نگاهی نو به معنای ولایت

پروانه عروج‌نیا*
شهرام صحرائی**

چکیده: ولایت واژه‌ای است که در آثار بسیاری از صوفیه از آن سخن به میان آمده است؛ بااین‌همه پژوهش در آثار سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطان علیشاه، عارف امامی قرن سیزدهم و چهاردهم نشان می‌دهد که او در آثار خویش به تقریر معانی جدیدی از ولایت در حوزهٔ عرفان و تصوف پرداخته است. به اعتقاد وی لفظ ولایت که در احادیث مروی از پیامبر اسلام و امامان شیعه ـ علیهم السلام ـ فراوان به‌کار رفته است به یکی از سه معنای ذیل است: ۱. بیعت مصطلح نزد صوفیه و دست دادنی که در میان ایشان متداول است؛ ۲. صورت ملکوتی امامان ـ علیهم السلام ـ در قلب سالک که از آن در آیات و روایات به ایمان، سکینه و معرفت به نورانیت تعبیر شده است؛ ۳. حالت ناشی‌از ظهور صورت مزبور که عبارت از تسلیم و انقیاد دربرابر امامان مزبور (اولوالامر) و عبودیت دربرابر خداوند است.

کلیدواژه‌ها: سلطان علیشاه، معنای ولایت، دست دادن، بیعت عامه، بیعت خاصه

---

*عضو هیئت علمی بنیاد دائرةالمعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام) e-mail:porujnia@gmail.com

** دانشجوی دکتری تصوّف و عرفان دانشگاه ادیان و مذاهب، عضو هیأت علمی بنیاد دائرة المعارف اسلامی
e-mail: sahraei1210@gmail.com

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۳/۳؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۵/۴

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

مقدمه:

ولایت ازجمله واژه‌هایی است که در بسیاری از علوم اسلامی مانند تفسیر، کلام، حدیث، فقه و نیز عرفان و تصوف بدان پرداخته شده است. مفسران به‌معنای این واژه پرداخته‌اند زیرا هنگامی که با آیاتی چون «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنوا» (بقره: ۲۵۷) یا «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ ... وَالَّذِينَ آمَنُوا» (مائده: ۵۵) و یا «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (توبه: ۷۱) مواجه می‌شوند، چاره‌ای ندارند مگر آنکه معنای ولایت، معنای ولی، مصداق ولی و اقسام ولایت را تفسیر کنند (رک: طبری، ۱۴۱۵، ج۳: ۳۲ ـ ۳۱؛ طبرسی، ۱۴۱۵، ج۲: ۱۶۴؛ طباطبائی، بی‌تا، ج۹: ۱۴۲ ـ ۱۴۱). متکلمان نیز ازآن‌رو که در متون دینی (کتاب و سنت) گزاره‌های فراوانی دربارۀ ولایت دارند و باید به اثبات درستی و حقانیت گزاره‌های مزبور بپردازند، لاجرم از ولی و ولایت سخن می‌گویند (رک: عاملی، ۱۴۰۲: ۸۷، ۲۲۷ ـ ۲۲۸). محدثان به‌ویژه محدثان امامی نیز ازآنجاکه با احادیث فراوانی مواجه‌اند که در بیان مصادیق صاحبان ولایت مطلقۀ کلیۀ الهیه یعنی پیامبر اسلام و امامان شیعه – علیهم السلام – و آثار، احکام و لوازم قبول یا عدم قبول ولایت ایشان است و نیز ازآنجاکه تمام این احادیث معتبر نیستند و از شئون محدث، تمییز و تشخیص احادیث متواتر و معتبر از احادیث ضعیف و جعلی است، به اظهار نظر دربارۀ ولایت و صحت و سقم احادیث مربوط به آن می‌پردازند (رک: شیخ مفید، ۱۴۱۴: ۸). فقه الحدیث این احادیث نیز عامل دیگری است که باعث می‌شود محدثان به بحث دربارۀ ولایت و مباحث مربوط بدان بپردازند. فقیهان نیز به‌ویژه فقیهان امامی، نه‌تنها با بیان قواعدی چون «مَن لا وَلیّ له فالإمام ولیّ دمه» (رک: فاضل آبی، ۱۴۱۰، ج۲: ۶۷۲؛ ابن‌فهد حلی، ۱۴۱۳، ج۵: ۳۶۷) و «السلطان ولیّ من لا ولیّ له» (رک: نراقی، ۱۴۱۵، ج۱۶: ۱۴۳؛ نووی، بی‌تا، ج۱۶: ۱۴۶؛ سمرقندی، ۱۴۱۴، ج۳: ۳۵۲) به تعیین مصادیق ولی در بسیاری از امور اجتماعی و بیان احکام آن پرداخته‌اند، بلکه قائل‌اند که دارای مرتبه‌ای از ولایت‌اند که در طول ولایت پیامبر اسلام و امامان شیعه – علیهم‌السلام – است (رک: انصاری، ۱۴۱۵: ۳۳۷). عارفان و صوفیان نیز ازآن‌رو مدعی‌اند که دارای علمی مخصوص به خویش‌اند و با این علم به تأویل کتاب و سنت پرداخته‌اند، هم به تأویل ولایت و ارائۀ معانی و تفسیر صوفیانه‌ای از آن دست زده‌اند و هم ازآن‌رو که قائل بوده‌اند ولایت ازجملۀ مقامات سالکان الی الله است در آثار خویش به‌طور مفصل از آن سخن گفته‌اند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

به عقیدهٔ صوفیان جدای از متن قرآن کریم، در میان متون مختلف تفسیری، کلامی، روایی، فقهی ، متون عرفانی نقشی بیش از سایر متون در افزایش آگاهی دربارهٔ ولایت و در این میان از اهمیت فزون‌تری برخوردارند؛ زیرا در علوم دیگر آنچه دراین‌باره گفته شده است ثمرهٔ تعلیم و تعلم و تفکر و منضم کردن برخی از معلومات به یکدیگر و ترتیب مقدمات و نتیجه‌گیری و قیاس و به‌طورکلی حاصل اندیشهٔ محدود و ناقص بشری است درحالی‌که دست‌کم در باور امامیان، احادیث (با فرض تشخیص احادیث صحیح از جعلی توسط ما) سخنان افرادی‌اند که براثر تعلیم الهی و الهام فرشتگان از هر خطا و اشتباه و شک و تردیدی به دور و آموزه‌های ایشان حکایت‌گر متن واقع و نفس‌الامر است. همچنین آثار عارفان و صوفیه ازآن‌رو که مشتمل بر گزاره‌هایی درباره ولایت است و این گزاره‌ها، ثمرهٔ تجربه‌های عرفانی، دریافت‌های شخصی و مکاشفات و مشاهدات ایشان است و نه ثمرهٔ تعلم و استماع از دیگران و یا محصول تفکر و اندیشه و ترتیب قیاس و مانند آن، از جنس گزاره‌های موجود در آثار عالمان حوزه‌های علوم اسلامی دیگر نیست و بنابراین از اهمیت دیگری برخوردار است.

ولایت در روایات و احادیث

براساس آنچه گفته شد در طول تاریخ اسلام، تنها پیامبر اسلام و امامان شیعه – علیهم‌السلام – و نیز عارفان و صوفیان بوده‌اند که در آثار و کلمات خویش به ولایت و ذکر آثار، نتایج و احکام آن پرداخته و دربارهٔ آن کلمات تأسیسی و سخنانی نه براساس تدرّس و تعلم، بلکه برخاسته از کشف و شهود ابراز داشته‌اند. جوهره و مضمون احادیث جوامع روایی امامی دربارهٔ ولایت را می‌توان در قالب این گزاره‌ها بیان کرد:

۱. ولایت پیامبر اسلام و امامان شیعه – علیهم‌السلام – همان ولایت خداوند متعال است (رک: صفار، ۱۴۰۴: ۹۵؛ خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۱۸ ـ ۱۷).

۲. این ولایت بر تمام انسان‌ها (حتی افراد امت‌های پیشین) و نیز سایر موجودات عالم (اعم از حیوانات، نباتات، جمادات و حتی مجردات مانند فرشتگان) عرضه شده است و پذیرش ولایت مذکور بر آن‌ها واجب است (رک: صفار، ۱۴۰۴: ۹۷، ۹۵).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

۳. وجوب ولایت مانند وجوب نماز، روزه و دیگر واجبات الهی است بلکه تأکید شارع بر آن از هر عبادت دیگری بیشتر است (رک: شیخ مفید، ۱۴۰۳: ۶۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج۲۶: ۲۲۲؛؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۲۷۸).

۴. پذیرش ولایت پیامبر اسلام و امامان شیعه - علیهم‌السلام - شرط قبولی سایر اعمال بِرّ و موجب ورود به بهشت است و اگر کسی بدون اعتقاد به امامت و ولایت آن‌ها سراسر عمر خود را صرف اعمال خیر و طاعات و عبادات کند؛ نه‌تنها اعمالش پذیرفته نخواهد شد بلکه جایگاهش جهنم است (رک: برقی، ۱۳۷۰، ج۱: ۹۱؛ شیخ صدوق، ۱۳۶۸: ۲۱۰).

۵. اصرار بر معاصی سبب زایل شدن ایمان و از دست رفتن نعمت ولایت می‌شود (رک: نوری، ۱۴۰۸، ج۹: ۱۰۳ ـ ۱۰۲).

نتیجه‌ای که از احادیث مزبور گرفته شده آن است که ولایت، بخش مهمی از اعتقادات شیعیان اثنی عشری و به‌عبارت‌دیگر یکی از ضروریات مذهب است.

ولایت در کلام مشایخ عرفان و تصوف:

عارفان و صوفیان نیز در طول تاریخ دربارهٔ ولایت به نظم و نثر اشعار و سخنان فراوان گفته‌اند بلکه به گفتهٔ هجویری قاعده و اساس طریقتِ تصوف و معرفت، جمله بر ولایت و اثبات آن است که جملهٔ مشایخ اندر حکم اثبات آن موافق‌اند؛ اما هر کسی به عبارتی دیگرگون بیان آن ظاهر کرده‌اند (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۱۷). از نخستین عارفانی که نامش با ولایت پیوند خورده حکیم تِرمذی از عرفای قرن سوم است که رسالهٔ مستقلی در این باب به نام *سیرة الاولیاء* تألیف کرده است. هجویری - که خود از قدمای صوفیه است - دربارهٔ ترمذی چنین گفته است:

قاعدهٔ سخن و طریقتش بر ولایت بود و عبارت از حقیقت آن کردی و از درجات اولیا و مراعات ترتیب آن (هجویری،۱۳۸۳: ۳۱۶).

هجویری در ادامه می‌گوید:

و پیش از این مشایخ - رحمهم الله - اندر این، کتب ساخته‌اند (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۱۹).

از اینجا نیز به‌دست می‌آید که مشایخ صوفیه افزون‌بر توجه به بحث ولایت، کتاب‌هایی نیز درآن‌باره نوشته بودند. به عنوان مثال کلاباذی -که از صوفیان پیش از هجویری است - در کتاب *التعرف لمذهب أهل التصوف* به طرح مسائلی مانند انواع ولایت، جواز شناخته شدن ولی، جواز

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

اعلام ولی و... پرداخته است (کلاباذی، ۱۴۲۲ق: ۸۲ ـ ۸۳، ۸۷ ـ ۸۸). هجویری خود در *کشف المحجوب* با طرح مسائلی مانند مراتب صاحبان مقام ولایت (اخیار، ابدال، ابرار، نقیب، قطب و غوث) و اینکه آیا ولایت موجب کرامت است یا نه؟ و نیز اینکه آیا ولی می‌تواند مشهور باشد یا اینکه شهرت منافی ولایت است؟ به‌طور مستوفی به ولایت می‌پردازد و با آوردن فصلی جداگانه و نقل کلماتی از ابوعلی جوزجانی، جنید بغدادی، ابوعثمان مغربی، ابراهیم ادهم، بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر در روشن شدن معنای ولایت و صفت ولی می‌کوشد (رک: هجویری، ۱۳۸۳: ۳۲۷- ۳۱۹). برخی دیگر از صوفیان مانند قشیری در *الرسالة القشیریة* دربارهٔ ولی و شرایط و ویژگی‌های چنین شخصی سخن گفته‌اند (رک: قشیری، ۱۳۸۱: ۴۳۵-۴۲۶). علاءالدوله سمنانی نیز در کتاب *العروة لأهل الخلوة و الجلوة* به بیان صفات ولی مُرشد پرداخته است (رک: سمنانی، ۱۴۰۴: ۲۸۳ ـ ۲۸۲). عزیزالدین نسفی نیز از عارفان مشهوری است که در باب ولایت سخنان بسیار دارد. از مهم‌ترین مسائلی که نسفی بدان‌ها پرداخته است می‌توان به مسئلهٔ طبقات اولیا، علم ولی و نیز به این مسئله اشاره کرد که آیا مقام ولایت برتر است یا نبوت یا اینکه آن‌ها دو روی یک سکه‌اند؟ (رک: نسفی، ۱۳۸۱: ۲۷۴ به بعد). ابن‌عربی، عارف مشهور دیگری است که دربارهٔ ولایت، ولی، انواع اولیا و خاتم الاولیا به‌طور مبسوط در آثارش مانند: *الفتوحات المکیة* سخن گفته و هرچند خود در این موضوع تحت تأثیر حکیم ترمذی بوده؛ عرفا و صوفیهٔ پس از خویش را سخت تحت‌تأثیر خود قرار داده است (رک: ابن‌عربی، بی‌تا، ج۱: ۱۵۰، ج۲: ۵۲، ۲۴۶ ـ ۲۴۸، ج۳: ۱۰۱، ج۴: ۱۹۵). در اینجا برای نمونه تنها به برخی از کلمات صوفیهٔ متأثر از ابن‌عربی دربارهٔ ولایت اشاره می‌کنیم. قیصری در *شرح فصوص الحکم* گفته است:

> *الولایة المأخوذة من الوَلی و هو القرب و الولیّ بمعنی الحبیب أیضاً منه فباطن النبوة الولایة و هی ینقسم بالعامّة و الخاصّة و الاولی تشمل علی کلّ من آمن بالله و عمل صالحاً علی حسب مراتبهم کما قال الله تعالی: الله ولیّ الذین آمنوا و الثانیة یشمل الواصلین من السالکین فقط عند فنائهم فیه و بقائهم به ... فالولیّ هو الفانی فیه الباقی به* (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۴۶).

عبدالرزاق کاشانی نیز در *اصطلاحات الصوفیة* دراین‌باره چنین آورده است:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

الولایة هی قیام العبد بالحقّ عند فناء نفسه و ذلک بتولّی الحقّ إیّاه حتی یبلغه مقام غایة القرب و التمکین (کاشانی، ۱۳۸۹: ۲۵۴).

بسیاری از صوفیان قرون بعد که نه قدرت طرح مسائل جدیدی را در تصوف داشتند و نه از طراوت و بالندگی تصوف صوفیان نخستین در آن‌ها اثری بود و غایت توان ایشان تدریس آثار ابن‌عربی و احیاناً نگاشتن شروح و تعلیقاتی بر آن‌ها بود در آثار خویش - دربارهٔ ولایت - به تکرار سخنان ابن‌عربی و تابعان درجهٔ اول وی بسنده کردند (رک: تهانوی، ۱۴۲۷، ج۴: ۳۹۲ ـ ۳۹۰). در میان عرفا و مشایخ صوفیهٔ بعدی، بزرگان سلسلهٔ ذهبیه در آثار خویش به مسئلهٔ ولایت پرداخته و به تقسیم آن به شمسی و قمری اشاره کرده‌اند (رک: استخری، بی‌تا: ۷۰۶- ۶۹۸). صفی‌علیشاه، از مشایخ متأخر سلسلهٔ نعمت‌اللهی نیز در یکی از آثار منظوم خویش به نام *مثنوی بحرالحقایق* به شرح و توضیح ولی و انواع ولایت (ولایت صغری، ولایت کبری و ولایت علیا) پرداخته است (صفی‌علیشاه، ۱۳۷۹: ۴۱۲ ـ ۴۰۴). امام خمینی و علامه طباطبائی نیز از فقیهان عرفان‌مشرب معاصری بوده‌اند که اولی با نگاشتن *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولایة* و دومی با نوشتن *رسالة الولایة* در این موضوع سخن گفته‌اند. بنابر آنچه گفته شد عقیدهٔ عارفان و صوفیان را دربارهٔ ولایت می‌توان در قالب این گزاره‌ها بیان کرد:

۱. ولایت یکی از مقامات سالکان الی‌الله است.

۲. ولایت دارای اقسامی است مانند: عام، خاص، مطلق، مقید، شمسی و قمری.

۳. ولایت باطن نبوت و رسالت است. هر نبی و رسولی تا به مقام ولایت نرسد به نبوت و رسالت نخواهد رسید بنابراین هر نبی و رسولی ولی نیز هست ولی هر ولی‌ای لزوماً رسول یا نبی نخواهد بود.

۴. ولایت خاصه همان مقام فنای فی‌الله و ولی همان فانی فی‌الله است.

نظر سلطان علیشاه گنابادی دربارهٔ ولایت:

سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطان علیشاه عارف امامی قرن سیزدهم و چهاردهم در برخی آثار خویش مانند: *ولایت‌نامه*، *سعادت‌نامه*، *مجمع السعادات* و *بشارة المؤمنین* به‌بیان معنای جدیدی از ولایت پرداخته است تا پیش از وی کسی چنین تقریری از معنای ولایت ارائه نکرده است. در نگاه سلطان علیشاه ولایت دارای سه معناست: معنای اول آن عبارت است از بیعت کردن با رسول

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

اکرم(ص) یا امامان شیعه – علیهم‌السلام – و در زمان غیبت امام حی و عدم دسترسی به وی، ولایت عبارت است از بیعت با مشایخ طریقت و عرفائی که به عالم ملکوت متصل‌اند و از ناحیهٔ امامان شیعه – علیهم‌السلام – مجاز در دستگیری و تربیت معنوی انسان‌ها و راهنمایی و ایصال آن‌ها به عالم ملکوت و لقای حضرت حق‌اند (رک: سلطان علیشاه، ۱۳۸۴الف: ۲۴۵، ۲۳۵ ـ ۲۳۰، ۳۳؛ نیز ۱۳۸۷: ۲۹۸). بیعت مذکور عملی بدنی یا قالبی (دربرابر قلبی) است (رک: سلطان علیشاه،۱۳۸۴ب:۳۳؛ نیز ۱۳۸۷: ۲۵۴) که از آن در احادیث و کتب فقهی و تفسیری به صفقة الابهام، صفقة الید (به‌معنای دست دادن به نشانهٔ قطعی شدن معامله) و ضم احدی ید المعاهد بید المعاهد (به‌معنای اعطاء العهد) و وضع الید فی الید نیز یاد شده است (رک: ابن‌حنبل، بی‌تا، ج۲: ۱۶۱؛ مسلم‌بن‌حجاج، بی‌تا، ج۶: ۱۸؛ عظیم‌آبادی، ۱۴۱۵، ج۱۱: ۲۱۵ ـ ۲۱۴؛ شریف رضی، بی‌تا: ۱۵۸، پانوشت). البته مسلم است که این عمل ظاهری مانند نماز و حج و سایر عباداتی که دارای صورتی ظاهری‌اند لازم است که توأم با روح یعنی اعتقاد و ایمان باشد. سلطان علیشاه معتقد است که پس از انجام مراسم بیعت و تلقین ذکر و فکر به مرید توسط مراد (= اقطاب و مشایخ طریقت)، در صورتی که مرید در سیر و سلوک خویش استقامت ورزد و از دستورات مرادش تخلف نکند، در هنگام عبادت به‌ویژه پرداختن به ذکر قلبی، وجود مثالی و صورت ملکوتی امامان شیعه – علیهم‌السلام – را رؤیت می‌کند و این صورت متمثل در قلب سالک داخل می‌شود (رک: سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۱۳، ۸۲؛ نیز، ۱۳۸۷: ۵؛ نیز ۱۳۸۴ب:۱۱۴ ـ ۱۱۳). سلطان علیشاه از این صورت – که از آن به «پیوند ملکوتی» و «پیوند شجرهٔ الهیه» نیز یاد می‌کند – تعبیر به ولایت کرده (سلطان‌علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۱۴ ـ ۱۳؛ نیز ۱۳۸۴الف: ۱۹۹) و قائل است که این صورت، همان «معرفت امام به نورانیت» و معنای دوم ولایت است (۱۳۸۷: ۷، ۲۹۸). ولایت به‌معنای دوم ثمراتی دارد که از آن جمله می‌توان به تغییر و تحولی بنیادین در عقاید، صفات و حالات مرید اشاره کرد. براثر تغییر و تحول مذکور، نفس امارهٔ سالک به‌تدریج ضعیف و سپس نابود می‌شود و عقاید باطل و صفات ناپسند و رذیلهٔ مرید از وجودش رخت برمی‌بندد و سالک به فردی با عقاید حقه و صفات نیک و پسندیده بدل می‌شود و سیئاتش به حسنات تبدیل می‌گردد (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۱۳، ۱۵، ۳۶، ۴۹؛ نیز ۱۳۸۴الف: ۲۰۰). ولایت همچنین در کلمات سلطان‌علیشاه معنای سومی نیز دارد و آن عبارت از حالت تمکین و تسلیم دربرابر صاحبان مقام ولایت کبری یعنی رسول اکرم(ص) و امامان شیعه – علیهم‌السلام – است (سلطان

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۱۴). با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که تحقق معانی سه‌گانهٔ ولایت در طول یکدیگر است به این معنی که ولایت به‌معنای اخیر (= تسلیم دربرابر اولوالامر) معلول ولایت به‌معنای دوم (= تمثل صورت ملکوتی امام – علیه السلام – در قلب سالک) و آن نیز منوط به انجام بیعت خاص و تلقین ذکر و فکر از مشایخ طریقت یعنی معنای نخست ولایت است.

سلطان علیشاه قائل است کسانی که در روایات و احادیث به علت عدم پذیرش و قبول ولایت امامان – علیهم‌السلام – مورد توبیخ شدید و تهدید واقع شده‌اند در واقع کسانی‌اند که با امامان – علیهم‌السلام – بیعت نکرده و درنتیجه به ترقیات معنوی که ثمرهٔ آن است – یعنی خروج از ظلمات عالم طبع و نفس به‌سوی عالم ملکوت و جنات وصال – نائل نمی‌شوند. بیعت (= معنای اول ولایت) عملی جسمانی، قالبی و البته نمادین، سمبولیک و دارای دو مرحله است: بیعت عام و بیعت خاص (رک: سلطان علیشاه، ۱۳۸۷: ۱۸۷ ـ ۱۸۶). بیعت عام بیعتی است که درنتیجهٔ آن شخص بیعت‌کننده ملزم به رعایت احکام شرعی ظاهری و قالبی اسلام می‌گردد و درزمرهٔ مسلمین وارد می‌شود. ثمرهٔ بیعت عام تنها ایجاد استعداد و آمادگی برای ورود به جرگهٔ سالکان الی‌الله و انجام بیعت خاص است و این بیعت به‌خودی خود در حصول کمالات روحی و ترقیات معنوی اثری ندارد و اگر کسی در این مرحله توقف کند قادر به سیر الی‌الله نخواهد بود و طاعات و عبادات او به درجهٔ قبول نمی‌رسد و از عذاب‌های عالم آخرت نیز نجات نمی‌یابد (سلطان‌علیشاه، ۱۳۸۴الف: ۳۱۷ ـ ۳۱۶، ۲۰۱). بیعت خاص بیعتی است که فرد با توبه و تلقین ذکر و فکر توسط اقطاب یا مشایخ طریقت ملزم به اتیان اعمال قلبی و رعایت آداب طریقت (علاوه بر احکام شریعت) می‌شود و در نتیجهٔ آن – و با همت شیخ – راهی از قلب سالک به ملکوت گشوده می‌شود و موفق به خروج از عالم طبیعت و ورود به آن عالم و طی منازل سلوکی و رسیدن به مقام انسان کامل می‌شود (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴الف: ۳۴۵).

به اعتقاد سلطان علیشاه ولایت به‌معنای نخست آن (یعنی بیعت) از زمان آدم – علیه‌السلام – وجود داشته است و تمام پیامبران و اوصیای ایشان – علیهم‌السلام – با اخذ بیعت خاصهٔ ولویه از مردم به تهذیب نفوس آن‌ها می‌پرداخته‌اند. در زمان پیامبر اکرم– صلی الله علیه و آله – نیز مردم با بیعت عامه به اسلام می‌گرویدند هرچند اگر آن حضرت استعداد و آمادگی روحی در کسی می‌دیده او را به بیعت خاص نیز مشرف می‌ساخته است. با رحلت پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله– و غصب خلافت، امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – تنها به تربیت معنوی شاگردان طریقتی و اخذ بیعت

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

خاصهٔ ولویه همت نهاد و امامان پس از وی نیز تنها به همین امر پرداختند؛ زیرا که بیعت عام در ورود انسان‌ها به عالم ملکوت و نیل به کمال غایی تنها طریقیت دارد و آنچه مهم است همان اخذ بیعت خاصه است. امامان – علیهم‌السلام – همچنین به شاگردان سلوکی و اصحاب خاصشان که از منازل سلوکی عبور کرده و به مقام انسان کامل رسیده بودند اجازه می‌دادند تا با اخذ بیعت و تلقین ذکر و فکر از دیگران دستگیری کنند و این موضوع ازآنجاکه در شاگردانِ شاگردان ایشان نیز استمرار یافت، در طول تاریخ منجر به تأسیس سلاسل صوفیه مانند معروفیه، ادهمیه، طیفوریه و مانند آن گردید. براین‌اساس، اگرچه در زمان حیات امامان شیعه – علیهم‌السلام – و حضور ایشان در جامعه، رجوع به شیعیان کامل النفس و تلقین و توبه به‌دست آن‌ها جائز بود، اما پس از غیبت امام دوازدهم– علیه‌السلام – و آغاز عصر غیبت، مراجعه به شیعیان مذکور –که همان مشایخ طریقت‌اند– گریزناپذیر و واجب شد و در روزگار غیبت – و ازجمله در زمان ما – تحقق ولایت (به‌معنای اول) در فرد، جز با مراجعه به مشایخ مزبور و بیعت خاصه با ایشان و توبه و تلقین به‌دست آن‌ها امکان‌پذیر نیست (سلطان‌علیشاه، ۱۳۸۴ب:۲۴۳– ۲۲۶). اینک به نقل عبارت‌های سلطان علیشاه و ارائهٔ شواهد در آثار وی می‌پردازیم:

> *ولایت در عرف خاص استعمال می‌شود در بیعت خاصهٔ ولویه و به‌واسطهٔ این بیعت ... داخل می‌شود صورت ملکوتی از ولی امر در دل بایع و آن صورت داخلهٔ دل بایع چنان‌که به ایمان نامیده می‌شود به ولایت نیز نامیده می‌شود... ایمان خاص ـ که در مقابل اسلام استعمال می‌شود ـ همین بیعت خاصه است یا آن پیوند ملکوتی که داخل دل می‌شود یا آن حالت تسلیم احکام قلبی که به‌واسطهٔ این بیعت حاصل می‌شود* (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۱۴ ـ ۱۳).

همچنین سلطان علیشاه در جای دیگر دربارهٔ معانی ولایت چنین گفته است:

> *بدان که ولایت ... در زبان شارع و عرف متشرعین بر بیعت خاصهٔ ولویه اطلاق شده است... و جملهٔ اخباری که در کافی و وافی و غیرهما روایت شده است در باب ارکان اسلام که مضمون آن‌ها این است که ارکان اسلام پنج است... تمام دلالت دارد بر اینکه ولایت در آن‌ها در معنای بیعت استعمال شده است زیرا که در ارکان اسلام یا پایه‌های اسلام، ولایت را مقابل و مُرادف با نماز و با زکات و روزه و حج ذکر کرده‌اند و معلوم می‌شود که باید ولایت در این اخبار مثل نماز و روزه و حج از اعمال*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

بدنیهٔ فرعیه باشد نه از اصول اعتقادیه والاّ توحید و نبوت و امامت اولی بود که از ارکان و اثافی اسلام شمرده شود و آن معنی که تواند از اعمال بدنیه باشد نیست مگر بیعت خاصهٔ ولویه که امری است بدنی (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۳۳).

سلطان‌علیشاه دربارهٔ معنای دوم واژهٔ ولایت [صورت ملکوتی امامان علیهم‌السلام] چنین می‌گوید:

بدان که هرکس با علی [علیه السلام] بیعت می‌کرد به بیعت خاصهٔ ولویه به اینکه دست به دست آن حضرت می‌داد به کیفیت مقرره در نزد خود آن‌ها، به‌واسطهٔ این بیعت و این اتصال جسمانی، صورت روحانی از آن حضرت داخل دل بایع می‌شد... و همان صورت، ایمانی است که داخل دل می‌شود (سلطان علیشاه، ۱۳۸۷: ۵).

سلطان‌علیشاه در بارهٔ آثار، فوائد و منافع ولایت چنین می‌گوید:

چون پیوند ولایت به شجرهٔ تلخ وجود انسان رسید، به سبب سنخیت این پیوند با ملکوت، راه به‌سوی ملکوت از برای او گشوده شود و کلید باب علم که همین پیوند است به‌دست او آید. پس اگر این انسان به سیر برآید و در صدد گشودن باب علم باشد دری بر او گشوده شود و سیر به سوی ملکوت و عالم آخرت و عالم وحدت برای او میسر گردد... و تا به این مقام نرسیده در غیبت امام ـ علیه‌السلام ـ است و پیوسته در اضطراب و در کلفت از عبادت و چون به این مقام رسید کلفت عبادت به‌کلی مرتفع ... و لذت از مشاهدهٔ محبوب می‌برد لذتی که فوق آن لذتی متصور نمی‌شود و ... تمام لذائذ حیوانی را از نظر می‌اندازد بلکه لذائذ حیوانی را حجاب لذت وصال می‌بیند (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۵۶ ـ ۵۵).

و چنین می‌افزاید:

صورت ولی امر ... به‌واسطهٔ اتصال صوری که صورت بیعت باشد داخل دل انسان می‌شود ... و هرکس که پیوند ولایت به وجود او نرسد می‌شود که اهل عذاب باشد ... و حکیم علی‌الاطلاق خلق کرده است که تمام خلق را به دار نعیم کشاند و از دار جحیم رهاند و بدون این پیوند ولایت... به دار نعیم رفتن محال است پس غایت خلقت عالم و آدم آن پیوند ولایت اس ... و این همه اهتمام مشایخ کبار ... برای این است که چون آن صورت حاصل شود تمام خیرات برای بنده حاصل شود (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۶۹ ـ ۶۸).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

سلطان علیشاه قائل است، در طول تاریخ تمام پیامبران و اوصیای ایشان - علیهم‌السلام - چنین بیعت‌هایی از مردم می‌گرفته‌اند و مردم در هر زمان برای تزکیهٔ نفس راهی جز انجام بیعت خاصهٔ ولوی ندارند. پیامبر اکرم و اوصیای وی - علیهم‌السلام - نیز بر همین منهج اقدام به دستگیری معنوی از مردم می‌کرده‌اند (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۲۲۸ ـ ۲۲۷).

او در جای دیگر چنین گفته است:

چون حضرت آدم ... خلعت فاخرهٔ نبوت و رسالت پوشید، بعد از آن هرکس بیعت با آن بزرگوار کرد به بیعت خاصهٔ ولویه به واسطهٔ این اتصال جسمانی، روشنایی از آن نور ملکوت ... متصل می‌شد به دل او ... و همچنین بوده تا حضرت خاتم ـ صلّی الله علیه و آله و سلم ـ و بعد از آن حضرت بوده و خواهد بود تا انقراض عالم که از جمله کسانی که اتصال به عالِم وقت و شجرهٔ الهیه پیدا می‌کردند ... بعضی به قوت مجاهده و ریاضت درگرفته به نور شجرهٔ زیتونیهٔ الهیه می‌شدند به حیثیتی که دیگران ممکن بود که به واسطهٔ اتصال به آن‌ها نور ولایت ... به آن‌ها متصل شود و آن‌ها اذن و اجازه می‌یافتند و در مقام دستگیری برآمده، دیگران به واسطهٔ بیعت با آن‌ها قبول ولایت می‌کردند و پیوند ولایت به وجود آن‌ها می‌رسید و ... همچنین که رشتهٔ وصایت از زمان ائمهٔ معصومین ـ علیهم‌السلام ـ متصل بوده تا حضرت آدم، رشتهٔ اجازهٔ هریک از سلاسل مشایخ طریقت متصل بوده به ائمهٔ معصومین [علیهم السلام] (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ب: ۲۲۷ ـ ۲۲۹).

سلطان‌علیشاه با عبارت‌های دیگر در چندین جا از آثار خویش همین سخن را تقریر و بر آن تأکید می‌کند.

عقیدهٔ سلطان علیشاه را دربارهٔ ولایت و معانی واژهٔ مذکور می‌توان در قالب این گزاره‌ها عرضه کرد:

الف. شأن رسول و نبی بشارت دادن انسان‌ها به بهشت و نعمت‌های آن و بیم دادن آن‌ها از عذاب‌های آخرت (تبشیر و انذار) و توجه دادن آن‌ها به خداوند و عالم غیب است درحالی‌که شأن ولی، تصرف در نفوس مستعدی است که استعداد سیر الی‌الله دارند و ایصال آن‌ها به عالم ملکوت است. به‌عبارت‌دیگر، شأن رسول و نبی اخبار از مقصود و شأن ولی ایصال به مقصود است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

ب. تصرف ولائی صاحب مقام ولایت منوط به آن است که انسان، با او بیعت کند بدین معنی که با اقرار و اذعان به مقام الهی وی و باور به این معنی که سخن او سخن خدا و امر و نهی او، امر و نهی خدا است؛ خود را تحت اختیار و ارادهٔ او قرار دهد. سلطان علیشاه در آثار خویش از این بیعت – که از آن به بیعت خاصهٔ ولویه (دربرابر بیعت عام) نیز یاد می‌کند – به ولایت تعبیر می‌کند و قائل است در احادیثی که از امامان شیعه – علیهم‌السلام – به ما رسیده است، مراد از ولایت همان بیعتی بوده که میان امام و افراد امت منعقد می‌شده است. سلطان علیشاه در اثبات مدعای خویش به احادیثی استناد می‌کند که در آن‌ها گفته شده است: اسلام بر پنج پایه بنیان نهاده شده است: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت. او در ادامه می‌گوید: مراد از ولایت در این احادیث، اعتقاد به جانشینی و خلافت امامان شیعه – علیهم‌السلام – پس از پیامبر اکرم– صلی الله علیه و آله – نیست زیرا اگر چنین بود، شایسته بود در این احادیث که در مقام معرفی کردن اساس و پایه‌های اسلام‌اند به توحید، نبوت و معاد نیز اشاره می‌شد؛ زیرا یقیناً نقش اعتقاد به توحید و نبوت در بنای اسلام، برتر و مهم‌تر از ولایت است. بااین‌حال چگونه از آن‌ها چشم پوشیده شده و در این احادیث از آن‌ها ذکری به میان نیامده است؟ بنابراین اگر منظور از این امور پنج‌گانه، عقایدی‌اند که اسلام بر پایهٔ آن‌ها بنا شده است مسلماً توحید و نبوت، مقدم بر ولایت اهل بیت و اولی به ذکرند. براین‌اساس به نظر او باید گفت که مراد از ولایت در این احادیث امور قلبی و اعتقادی نیستند. دلیل دیگر وی آن است که سایر اموری که در احادیث مذکور در کنار ولایت ذکر و قرین آن گردیده‌اند مانند: نماز، روزه و حج همگی اموری قالبی و بدنی و اعمالی کالبدی و جسمانی‌اند و از جنس امور قلبی و نظری و اعتقادی نیستند. هماهنگی و یکدستی در کلام نیز چنین اقتضائی دارد و از اینجا معلوم می‌شود که ولایتی که قرین این اعمال ذکر شده است نیز باید از سنخ و جنس عمل و امری قالبی و بدنی باشد و آن عبارت است از دست دادن با نبی و امام و بیعت با آن‌ها به کیفیت مقرره.

پ: دخول در دین اسلام و همچنین ورود در حلقهٔ شیعیان و موالیان امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – در صدر اسلام، بنابر شواهد تاریخی عدیده با بیعت تحقق می‌یافته است. سلطان علیشاه در آثار خویش نصوص، مؤیدات و شواهد تاریخی متعددی برای اثبات این معنی ارائه می‌کند که قابل تأمل‌اند. بیعت پیامبر اکرم – صلّی الله علیه و آله – با زنان پس از فتح مکه و نیز بیعت مسلمان‌ها با امیرالمؤمنین – علیه السلام – در غدیر خم ازجمله شواهد تاریخی این مدعاست.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

ت. بیعت بر دو قسم است: بیعت عام و بیعت خاص. بیعت عام بیعتی است که انسان با انجام آن ملتزم به رعایت احکام ظاهری و قالبی یا احکام شریعت اسلام می‌شود. با رعایت این امور کمال نهایی برای انسان حاصل نمی‌شود بلکه تنها استعدادی برای تصرفات ولی خدا در انسان پدید می‌آید. آیهٔ «قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۱۴) به همین معنی اشاره دارد. سالک الی‌الله پس از انجام بیعت عام و ظهور استعداد اجمالی برای نیل به کمال، بیعت خاص یا بیعت ولویه را انجام می‌دهد. در این بیعت سالک افزون‌بر التزام به احکام ظاهری یا شریعتی، ملتزم به انجام دستورات طریقتی و سلوکی و رعایت آداب قلبی نیز می‌شود. سالکی که با ولی خدا بیعت خاصهٔ ولویه کرده است گاه براثر غلبهٔ روحانیت و استغراق در ذکر و توجه به حق، وجود ملکوتی شیخ خویش یعنی همان ولی خدایی که با او بیعت کرده است و یا حضرت ولی الأولیاء أمیرالمؤمنین و یا سایر امامان – علیهم‌السلام – را در تمثلاتی مشاهده می‌کند. سلطان علیشاه در آثار خویش از این صُوَر ملکوتی نیز به ولایت تعبیر کرده است.

ت. بیعت عام و خاص هر دو با انجام آداب و مراسمی انجام می‌شود و از آن جمله نهادن دست در دست دیگری به‌نحوی خاص است (المتبایعین یضع أحدهما یده فی ید الآخر عندها أی عند البیعة) (برقی، ۱۳۷۰، ج۱: ۹۴، پانوشت ۳). سلطان علیشاه بر آن است که در زمان پیامبر اکرم و امامان – علیهم‌السلام – همین رسم معمول بوده و امروزه نیز شخص پیش از اخذ ذکر و فکر و فراگرفتن آداب طریقت، لازم است که نزد شیخ یا قطب سلسله برود و طی آداب مخصوصی با او دست دهد و بیعت کند.

ث. پس از انجام بیعت خاصهٔ ولویه مادام‌که انسان ملتزم به اعمال قلبی و قالبی (= طریقتی و شریعتی) است، تحت تصرف صاحب مقام ولایت و امام خویش است و نفس امام به قوت ولایت و تصرفات ولائیهٔ خود، او را به‌تدریج و منزل به منزل از مراتب عالم نفس عبور می‌دهد و از حجاب‌های ظلمانی و نورانی خارج می‌کند و به مقام فنای فی‌الله و بقای بالله می‌رساند. سلطان علیشاه بارها در آثار خویش از این مثال برای تفهیم مطلب استفاده می‌کند: همان گونه که درختی که میوه‌اش تلخ است و پس از پیوند به درخت شیرین، میوهٔ شیرین می‌دهد، همین‌طور نفس امارهٔ انسان که متمایل به شهوات و منغمر در امور بهیمی و حیوانی است و تمایلی برای سیر الی‌الله ندارد،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

پس از بیعت با ولی خدا میوه‌ها و ثمرات وجودی‌اش همه نیکو و تبدیل به طاعت و معرفت و عبودیت می‌شود. ولی در صورتی که سالک به تمرد و نافرمانی از امام بپردازد و با او مخالفت کند و یا نسبت به تعالیم و راهنمایی‌های او احساس استغنا و بی‌نیازی کند، بیعت خود را شکسته و خود را از ولایت امام خویش خارج و تحت ولایت شیطان قرار داده است. در این حال رشد و حرکت وی به‌سوی حق متوقف می‌شود و در ظلمات عالم نفس می‌ماند و در دوزخ سقوط می‌کند.

ج. ازآنجاکه امامان شیعه – علیهم‌السلام – در زمان حیات خویش در بیشتر مواقع از آزادی عمل برخوردار نبودند و گاه تحت مراقبت‌های شدید و یا در زندان بودند و شیعیان نمی‌توانستند به راحتی با آن‌ها دیدار و ملاقات کنند، برای آنکه امر ارشاد و هدایت بندگان تعطیل نشود، به برخی از شیعیان خاص خویش که در طریقت به مراتبی از کمال نایل و حائز درجاتی از ولایت (= ولایت قمریه) شده بودند اذن می‌دادند که مردمان را به پذیرش ولایت ایشان دعوت کنند و به نیابت از آن‌ها – چه در همان بلاد و چه در شهرهای دور – با مردم بیعت کنند و برخی ازجمله خلفای وقت که از درک عمق تربیت دینی و بینش عرفانی امامان شیعه – علیهم‌السلام – عاجز بودند گمان می‌کردند که چنین بیعت‌هایی برای مبارزهٔ مسلحانه و قیام علیه آن‌هاست درحالی‌که بیعت‌های مزبور، همان بیعت خاصهٔ ولویه و در جهت تربیت روحی و معنوی افراد بیعت‌کننده بوده است.

چ: با آغاز عصر غیبت، ازآنجاکه امکان ملاقات مستقیم با امام – علیه‌السلام – غیرممکن بود و نیز ازآنجاکه امر ارشاد و تهذیب نفس افراد امت ضرورتی همیشگی و تعطیل‌نشدنی بود، شیعیانی که به مقام تهذیب نفس رسیده و قادر به دستگیری از نفوس مستعد بودند با مردم بیعت کرده و با تعلیم آداب سیر و سلوک که در اصطلاح از آن به تلقین ذکر و فکر یاد می‌شود آن‌ها را متوجه عالم قدس و مستعد تصرفات ولائی امام غائب – علیه السلام – در راستای نیل به کمال نهایی انسان و فنای در ذات حق متعال می‌کردند. این امر از آغاز عصر غیبت تا روزگار کنونی استمرار داشته است بدین‌گونه که شیعیانی که به مقام ولایت قمریه می‌رسیدند، در هر زمان پیش از درگذشت خویش، یکی از کامل‌ترین شاگردان خود را به جانشینی خویش برمی‌گزیدند. شاگرد مذکور نیز در ایام ارشاد خویش به ترویج امر ولایت امامان شیعه – علیهم‌السلام – می‌پرداخت و به نیابت از آن‌ها با دیگران بیعت می‌کرد و دستورات قلبی و طریقتی و ذکر و فکر را به آن‌ها تلقین و در طریق تربیت و تهذیب آن‌ها می‌کوشید. به عقیدهٔ صوفیان شیعی سلسله‌ای از استادان و شاگردان، از عصر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

امامان شیعه – علیهم‌السلام – تا زمان ما ادامه پیدا کرده و سلاسل معروف تصوف مانند: معروفیه، طیفوریه و ادهمیه را به وجود آورده است. بنابراین به نظر آنان در این زمان نیز سیر الی‌الله و اخذ آداب طریقت و تهذیب نفس و تطهیر سر و نیل به مقامات عرفانی منوط به تلقین ذکر و فکر از مشایخ عرفان و تصوف معاصر است که سلسلهٔ آن‌ها بدون انقطاع تا زمان امامان معصوم – علیهم‌السلام – استمرار یافته و در این بین دچار فترت و انقطاع نشده است.

نتیجه:

پژوهش در آثار سلطان محمد گنابادی گویای آن است که او در آثار خویش به تقریر معانی جدیدی از ولایت در حوزهٔ عرفان و تصوف پرداخته که در میان عارفان و صوفیان پیش از وی وجود نداشته است وی. به اعتقاد وی لفظ ولایت در احادیث مروی از پیامبر اسلام و امامان شیعه – علیهم‌السلام – به یکی از سه معنای ذیل است: ۱. بیعت مصطلح نزد صوفیه و دست دادن مرید به مراد در هنگام ورود به جرگهٔ اهل طریقت. ۲. صورت ملکوتی امامان – علیهم‌السلام – در قلب سالک که از آن در آیات و روایات به ایمان، سکینه و معرفت به نورانیت تعبیر شده است. ۳. حالت ناشی از ظهور صورت مزبور که عبارت است از تسلیم و انقیاد دربرابر ائمهٔ اطهار – علیهم‌السلام – و عبودیت دربرابر خداوند متعال.

او در اثبات مدعای خویش (معنای اول ولایت) به احادیثی مانند: اسلام بر پنج پایه بنیان نهاده شده است: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت، استناد می‌کند و قائل است ازآنجاکه نقش اعتقاد به توحید و نبوت در بنای اسلام، مهم‌تر از ولایت است، لاجرم مراد از ولایت در این احادیث امور اعتقادی نیستند بلکه امری بدنی، کالبدی و عبارت است از دست دادن با نبی و اوصیای او – علیهم‌السلام – و بیعت با آن‌ها. به نظر سلطان محمد گنابادی با آغاز عصر غیبت، ازآنجاکه امکان ملاقات با امام – علیه‌السلام – غیرممکن و درعین‌حال تهذیب و تزکیهٔ نفوس افراد امت امری تعطیل‌نشدنی است، برخی از شیعیان اهل بیت – علیهم‌السلام – که قادر به دستگیری از نفوس مستعدند، با مردم بیعت و با تعلیم آداب سیر و سلوک آن‌ها را متوجه عالم قدس و مستعد تصرفات ولائی امام غائب – علیه‌السلام – در راستای نیل به کمال و فنای در ذات حق متعال می‌کردند. این امر از آغاز عصر غیبت تاکنون استمرار داشته است، شیعیان مزبور، پیش از وفات، کامل‌ترین

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

شاگرد خود را به جانشینی خویش برمی‌گزیدند. شاگرد مذکور نیز در ایام ارشاد خویش به ترویج امر ولایت امامان شیعه - علیهم‌السلام - می‌پرداخت و به نیابت از آن‌ها با طالبان حقیقت بیعت می‌کرد و در طریق تربیت و تهذیب آن‌ها به اعتقاد سلطان علیشاه اخذ آداب طریقت و تهذیب نفس و نیل به مقامات والای عرفانی منوط به بیعت با مشایخ معاصر است به این شرط که سلسلهٔ آن‌ها بدون انقطاع تا زمان امامان معصوم - علیهم‌السلام - استمرار یافته و در این بین دچار انقطاع نشده باشد.

کتاب‌نامه:

- قرآن کریم
- ابن‌فهد حلی، احمدبن محمد. (۱۴۰۷)، *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة.
- ابن‌عربی، محیی‌الدین. (بی‌تا)، *الفتوحات المکیة*، بیروت: دار صادر.
- ابن حنبل، احمد. (بی‌تا)، *مسند الامام احمد بن حنبل*، بیروت: دار صادر.
- استخری، احسان‌الله علی. (بی‌تا)، *اصول تصوف*، تهران: کانون معرفت
- انصاری، مرتضی بن محمدامین. (۱۴۱۵)، *کتاب الخمس*، قم: لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم.
- برقی، احمدبن محمد. (۱۳۷۰)، *کتاب المحاسن*، تهران: مکتبة المصطفوی.
- تهانوی، محمدعلی بن علی. (۱۴۲۷)، *کشّاف اصطلاحات الفنون*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- حسینی عاملی، بدرالدین بن احمد. (۱۴۲۵)، *الحاشیة علی اصول الکافی*، قم: دارالحدیث .
- خزاز قمی، علی‌بن‌محمد. (۱۴۰۱)، کفایة *الأثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر*، قم: مطبعة الخیام.
- سلطان علیشاه، سلطان محمدبن حیدرمحمد. (۱۳۸۷)، *بشارة المؤمنین*، تهران: حقیقت.
- ـــــــــــــــــــــــــــ . (۱۳۷۹)، *سعادت نامه*، تهران، حقیقت.
- ـــــــــــــــــــــــــــ . (۱۳۸۴الف)، *مجمع السعادات*، تهران: حقیقت.
- ـــــــــــــــــــــــــــ . (۱۳۸۴ب)، *ولایت نامه*، تهران: حقیقت.
- سمرقندی، محمدبن احمد. (۱۴۱۴)، *تحفة الفقهاء*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- سمنانی، احمد بن محمد. (۱۴۰۴)، *العروة لاهل الخلوة و الجلوة*، تهران: مولی .
- شریف رضی، محمدبن حسین. (بی‌تا)، *المجازات النبویة*، قم: منشورات مکتبة بصیرتی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

- شیخ صدوق، محمد بن علی. (۱۴۰۳)، *الخصال*، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة.
- ـــــــــــــــــــ . (۱۳۶۸)، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، قم: منشورات الرضی.
- شیخ مفید، محمدبن‌نعمان. (۱۴۱۴)، *رسالة فی معنی المولی*، بیروت: دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع.
- ـــــــــــــــــــ . (۱۴۰۳)، *کتاب الامالی*، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة.
- صفار، محمدبن‌حسن. (۱۴۰۴)، *بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد*، تهران: منشورات الاعلمی.
- صفی علیشاه، محمدحسن بن محمدباقر. (۱۳۷۹)، *مثنوی بحر الحقایق*، تهران: صفی‌علیشاه.
- طباطبائی، محمدحسین. (بی‌تا)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة فی قم المقدسة.
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن. (۱۴۱۵)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- طبری، محمدبن‌جریر. (۱۴۱۵)، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- عاملی، شرف‌الدین. (۱۴۰۲)، *المراجعات*، بیروت: الجمعیة الاسلامیة.
- عظیم‌آبادی، محمد شمس‌الحق. (۱۴۱۵)، *عون المعبود شرح سنن ابی‌داود*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- فاضل آبی، حسن‌بن ابی‌طالب. (۱۴۱۰)، *کشف الرموز فی شرح المختصر النافع*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۱)، *رساله قشیریه*، ترجمه عثمانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- قیصری، داوودبن‌محمود. (۱۳۷۵)، *شرح فصوص الحکم*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عبدالرزاق. (۱۳۸۹)، *اصطلاحات الصوفیة*، ترجمهٔ محمدعلی مودود لاری، تهران: زوار.
- کلاباذی، محمدبن اسحاق. (۱۴۲۲)، *التعرف لمذهب اهل التصوف*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳)، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- نراقی، احمدبن محمدمهدی. (۱۴۱۵)، *مستند الشیعة فی احکام الشریعة*، مشهد: مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث.
- نسفی، عبدالعزیز بن محمد. (۱۳۸۱)، *الانسان الکامل*، تهران: طهوری.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

- نووی، محیی‌الدین . (بی‌تا)، *المجموع: شرح المهذب*، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- نوری، حسین‌بن محدتقی. (۱۴۰۸)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت: مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث.
- هجویری، علی‌بن‌عثمان. (۱۳۸۳)، *کشف المحجوب*، تهران: سروش.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]